

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

این اثر ترجمه‌ای است از

UNDERGROUND EMPIRE

How America Weaponized the World Economy

Henry Farrell,
Abraham Newman

Macmillan US, 2023

امپراتوری زیرزمینی

آمریکا چطور اقتصاد جهانی
را به سلاح بدل می‌سازد؟

ترجمهٔ حامد قدیری

هنری قَرَل، آبراهام نیومن



امپراتوری زیرزمینی

آمریکا چطور اقتصاد جهانی را به سلاح بدل می‌سازد؟

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

فارل، هنری، ۱۹۷۰- م. Farrell, Henry, 1970-
امپراتوری زیرزمینی: آمریکا چطور اقتصاد جهانی را به سلاح بدل می‌سازد؟ / هنری فرل، آبراهام نیومن؛ ترجمه حامد قدیری؛ سرویراستار فرشته هدایتی؛ ویراستار فاطمه اکبرزاده.

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۴۰۴.
۲۶۴ص:، ۱۴ × ۲۱ س.م.
۹۷۸-۶۲۲-۵۷۳۴-۸۷-۶
HF1۳۵۱
۳۳۷/۷۳
۱۰۱۶۴۰۰

نویسنده
مترجم
ناشر
مدیر تولید
سرویراستار
ویراستار
دیزاین یونیفرم و جلد
طراح جلد
صفحه‌آرا
چاپ
نوبت چاپ
شمارگان

هنری فرل، آبراهام نیومن
حامد قدیری
ترجمان علوم انسانی
محمد مهدی پور
فرشته هدایتی
فاطمه اکبرزاده
صادق رهبری
حسین نیازی
هادی عادل‌خانی
زیتون
اول، ۱۴۰۴
۱۰۰۰ نسخه



حقوق چاپ و نشر در تمام
قالب‌ها اعم از کاغذی،
الکترونیکی و صوتی
انحصاراً برای انتشارات
ترجمان علوم انسانی
محفوظ است.

پست الکترونیکی

tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی

www.tarjomaan.shop



هنری فرل استاد مدرسه مطالعات بین‌المللی پیشرفته جان هاپکینز است. او برندهٔ جایزهٔ فریدریش شیدل برای سیاست و فناوری در سال ۲۰۱۹، سردبیر سابق بخش سیاست در *واشنگتن پست* و یکی از بنیان‌گذاران وبلاگ آکادمیک محبوب *تخته‌پارده (Crooked Timber)* است. فرل عضو شورای روابط خارجی آمریکا است و برای نشریاتی مانند *نیویورک تایمز*، *فایننشال تایمز*، *نیچر*، *فارن افرز*، *فارن پالیسی*، *واشنگتن مانتلی*، *بوستون ریویو*، *ایان*، *نیوساینتیست* و *نیشن* مقاله نوشته است.



آبراهام نیومن استاد مدرسه خدمات خارجی و گروه علوم سیاسی در دانشگاه جرج تاون است. او به تحقیقاتش در حوزهٔ سیاست‌های ناشی از جهانی‌سازی شهره است و، به عنوان مفسر امور بین‌الملل، در برنامه‌های خبری شبکه‌هایی مثل الجزیره، دویچه‌وله و ان‌پی‌آر حضور پیدا می‌کند. او برندهٔ جایزهٔ برلین در ۲۰۲۲-۲۰۲۳ است و آثارش در نشریات برجسته‌ای مثل *نیویورک تایمز*، *واشنگتن پست*، *نیچر*، *ساینس*، *فارن افرز*، *فارن پالیسی*، *هاروارد بیزینس ریویو* و *پلینیکو* منتشر شده است.

این کتاب روشنگر توضیح می‌دهد
که واشنگتن چگونه به چین
قدرت شگفت‌انگیزی دست یافته
و به چه شیوه‌های گوناگونی این
اقتدار را به کار می‌گیرد... همچنین
نشان می‌دهد ماهیت قدرت جهانی
چگونه تغییر کرده است. بدین ترتیب
سهم عظیمی در نحوه‌ی اندیشیدن
تحلیلگران درباره‌ی مفهوم نفوذ ایفا
می‌کند.

FOREIGN
AFFAIRS

تقدیم به نیکول و کریگ

۹	مقدمه: همهٔ راه‌ها به رم ختم می‌شوند
۲۷	[۱] دنیای والتر ریستون
۶۱	[۲] نقشهٔ استورم برو
۱۵۱	[۳] جنگ بدون دود اسلحه
۱۳۹	[۴] فکر زمستان
۱۷۹	[۵] کاپیتانِ هوک
۲۳۳	[۶] امپراتوری باد و نور
۲۶۴	قدردانی، پی‌نوشت‌ها، فهرست نام‌ها و اصطلاحات، نمایه

مقدمه: همهٔ راه‌ها به رُم ختم می‌شوند

راه یافتن به امپراتوری زیرزمینی راحت است. از همه جا ورودی دارد. بعضی‌شان حتی تابلو دارند و روشن و واضح مشخص شده‌اند. در منطقهٔ واشنگتن‌دی‌سی که محل زندگی هر دویمان است، شاهراه چندباندۀ آی-۶۶ حاشیۀ ویرجینیا را به پایتخت ایالات متحده متصل می‌کند. جاده‌های کوچک‌تری از این شاهراه منشعب می‌شوند و به اداره‌های مرکزی پنتاگون و سیا در لانگلی می‌رسند. اتوبان آی-۶۶ از کمربندی‌ای می‌گذرد که شهر را دور می‌زند و به فورت مید می‌رسد، یعنی همان جایی که جاسوسان و هکرهای آژانس امنیت ملی (ان‌اس‌ای) و فرماندهی سایبری ایالات متحده کار می‌کنند. این مسیر به فاگی باتم ختم می‌شود، یعنی مقر وزارت امورخارجۀ ایالات متحده و چند ساختمان آن طرف‌تر از وزارت خزانه‌داری آمریکا و کاخ سفید.

این ساختمان‌ها مظاهر روزمینی امپراتوری آمریکا هستند. بعضی از آن‌ها هم برای نمایش عمومی طراحی شده‌اند. کاخ سفید و وزارت خزانه‌داری نماهای پالادیویی^۱ دارند، که بر اساس اصولی ساخته شده‌اند که عقبه‌شان به ویتروویوس

۱. Palladian facades: سبکی در معماری و نوعی نمای بیرونی که به آندره پالادیو، معمار ایتالیایی، منتسب است و دارای مؤلفه‌های معماری کلاسیک روم و یونان است [مترجم].

می‌رسد، یعنی همان معمار رومی‌ای که در قامت مهندس به ارتش ژولیوس سزار خدمت می‌کرد. اما بقیهٔ ساختمان‌ها، به سبب مقاصد کاربردی‌تر، از فولاد تقویت شده و بتن ساخته شده‌اند و پشت حصارها و دوربین‌ها و محافظان مسلح محصور شده‌اند.

همهٔ این‌ها به جهان زیرزمینی متصل‌اند. چیدمان حکمرانی و جلوهٔ هر امپراتوری‌ای بر باد می‌رفت اگر متصل نمی‌بود به شبکه‌ای از تونل‌ها و لوله‌هایی که، مثل جُلینه‌هایی، که از یک قارچ به درون خاک اطراف گسترش می‌یابند، منابع و اطلاعات را منتقل می‌کنند. این رشته‌های امپراتوری در هر دو سو عمل می‌کنند: نفوذ و قدرت را انتشار می‌دهند و از سوی دیگر منابع را در مرکز انباشت می‌کنند.

حاکمان دنیای قدیم عمارت‌های خود را با سنگ‌هایی مثل سنگ سماق و مرمر می‌ساختند. امپراتوری‌های استوار و برقرار آن‌ها از عناصر معمولی ساخته شده بود؛ جاده‌های بازرگانی، کشتی‌های حمل غلات و آب‌راه‌هایی که شهرها و روستاها و نواحی حاشیهٔ شهرها را با شبکه‌ای درهم‌تنیده از فعالیت‌های اقتصادی به هم متصل می‌کردند. امپراتوری روم شبکه‌ای از جاده‌ها ساخت که هم به تاجران اجازه می‌داد اجناسشان را منتقل کنند و هم این امکان را برای لشکریان فراهم می‌کرد که به سرعت به تمامی نقاط ایالت‌ها لشکرکشی کنند.

وقتی مسافری از مناطق دورافتاده به قلمرو امپراتوری پا می‌گذاشت، دنیای دهکده‌ها و مال‌روهای پرپیچ‌وخم را پشت سر می‌گذاشت و وارد دنیای شهرهای تجاری می‌شد، شهرهایی که با خیابان‌های مستقیم و درازی به هم وصل می‌شدند که توأمان هم محمل بازرگانی بودند و هم محمل اعمال فشار و اجبار.

قرن‌ها بعد از سقوط امپراتوری روم، یک ضرب‌المثل قرون وسطایی رواج داشت که می‌گفت همهٔ راه‌ها به رُم ختم می‌شوند. زیرساختی که روم پایه‌ریزی کرده بود همچنان بر اقتصاد مدرن سیطره دارد. تاریخ تنبل است. وقتی چیزی ساخته شد، راحت‌تر این است که بقیهٔ چیزها را روی آن بسازیم. بزرگراه‌های فرانسه و ایتالیا همان مسیرهایی را دنبال می‌کنند که، چند هزار سال قبل، مأموری در امپراتوری روم معین کرده بود.

در زمانه مدرن، بسیاری از کارهای اصلی امپراتوری به زیرزمین منتقل شده است. قدرت مطلقه آمریکا هنوز از قدرت نظامی بهره می‌گیرد تا راه‌های بازرگانی روی زمین را باز نگه دارد و، در این مسیر، نیروی دریایی ایالات متحده را برای گشت‌زنی در خطوط دریایی جهانی به خدمت می‌گیرد. اما قدرت آمریکا، علاوه بر آن، در کابل‌های فیبر نوری مدفون شده هم جریان دارد و خود را در شبکه‌هایی مثل اینترنت و زیرساخت‌های مالی پیچیده‌ای که بانک‌ها برای جابه‌جایی پول در سرتاسر جهان استفاده می‌کنند جا می‌دهد.

این‌طور نبوده که این سیستم‌های جهان‌گیر به‌عنوان بخشی از یک نقشه عمده برای سلطه سیاسی ایجاد شده باشند، بلکه این سیستم‌ها عمدتاً به دست شرکت‌های خصوصی‌ای ساخته شده‌اند که طالب کارآمدی و منفعت بوده‌اند. این نکته درباره امپراتوری‌های قدیمی‌تر هم صدق می‌کند، همان امپراتوری‌هایی که لشکریانشان اغلب رد پای تاجرانشان را پی می‌گرفتند.^۳

امپراتوری مدرن تشکیلات زیرزمینی‌ای را که بازارهای جهانی و جریان‌های اطلاعاتی را تسهیل می‌کنند — مثل کابل‌های فیبر نوری و مزرعه‌های سرور و سامانه‌های پرداخت مالی و سیستم‌های تولیدی‌ای که محصولات پیچیده‌ای مثل نیمه‌رساناها را تولید می‌کنند — به ابزارهایی برای اعمال فشار و اجبار تبدیل کرده است. اگر سرسری نگاه کنیم، این سیستم‌ها هم‌زمان مبهم و رازآلودند و سیستم‌های سیم‌کشی و لوله‌کشی پیچیده اقتصاد جهانی را شکل می‌دهند. اما این لوله‌کشی‌ها سیاسی‌اند. درست همان‌طور که روزگاری همه راه‌ها به رُم ختم می‌شد، شبکه‌های فیبر نوری و سامانه‌های مالی و زنجیره‌های تأمین نیمه‌رساناهای جهان در ایالات متحده به هم می‌رسند و این امکان را برایش فراهم می‌کنند که مطلوب خودش را پیش ببرد.

درواقع اگر می‌خواهید نحوه عملکرد این سامانه‌ها را بفهمید، بهتر است آن‌ها را مثل راه‌ها و جاده‌ها تصور کنید. صبح به صبح، مسافران هرروزه خیابان‌های محلی ساکت محل اقامتشان را ترک می‌کنند و عازم خیابان‌های شلوغ‌تری می‌شوند که آن‌ها هم به نوبه خود به بزرگراه‌های شریانی راه می‌یابند.

آدم‌ها هم به همین منوال هر صبح وارد امپراتوری زیرزمینی می‌شوند. آن‌ها گوشی‌های تلفن همراهشان را روشن می‌کنند و وارد رایانه‌های محل کارشان می‌شوند و چه بسا برای یکی از اعضای خانواده‌شان هم پولی واریز کنند. آن‌ها، بی‌که خبر داشته باشند و فکرش را هم نکنند، اطلاعاتشان را از طریق سیم‌های مدفونی منتقل می‌کنند که احتمالاً متصل‌اند به شریان‌های اطلاعاتی جهانی مثل کابل‌های پرسرعتِ موسوم به ستون فقراتِ اینترنت، بزرگراهی با میلیون‌ها بانده که ترافیک محلی و بین‌المللی بی‌هیچ قاعده‌ خاصی در آن با هم می‌آمیزند. در این مسیر مجازی، ماشین‌های آمریکایی با برچسب‌های محلی‌ای مثل «مالیات بدون نمایندگی را بس کنید» یا «ویرجینیا برای عاشقان است» بین کامیون‌هایی ویراژ می‌دهند که لوگوهایی به زبان چینی، فارسی، فرانسوی و روسی دارند و هریک از آن‌ها عازم مقصد محلی خودشان‌اند. مردم کشورهای دیگر هم ایمیل‌هایشان را چک می‌کنند و از سایت آمازون یا مشابه‌های محلی آن خرید می‌کنند و قبض‌هایشان را می‌پردازند.

همهٔ این آدم‌های رنگ‌به‌رنگ در کشورهای متعدد از بزرگراهی واحد استفاده می‌کنند. انگار که مسیر آی-۶۶، به جای آنکه فقط واشنگتن دی‌سی را به مناطق اطرافش متصل کند، به‌نحو نامرئی از شهرهای دیگری مثل پکن، آنکارا، پاریس و ولادی‌وستوک هم بگذرد و همه‌جا را به هم وصل کند. طرفه آنکه مسافران از گوشه‌وکنار جهان احتمالاً مسیرشان به سمت حومهٔ واشنگتن منحرف می‌شود، ولو اینکه قصد سفری مختصر و محلی مثلاً بین دو نقطهٔ دوبلین یا کرکوک داشته باشند. رانندگان ایرلندی یا کُرد، همان‌طور که مسیر الزامی خود را طی می‌کنند، از کنار آژانس امنیت ملی (ان‌اس‌ای) هم می‌گذرند و چه بسا از ماشین آن‌ها عکسی هم گرفته شود تا بعدتر اگر کسی در دولت ایالات متحده خواست بداند که این رانندگان چه کسانی بودند و کجا می‌رفتند، از این عکس‌ها بهره بگیرند. چه بسا مأموران خزانه‌داری با کت‌شلوارهای مشکی و موهای مرتب راننده‌ای با پلاک ایرانی را به‌نحو غیرمنتظره‌ای کنار جاده بکشند و متوقف کنند. ترافیکِ این بزرگراه مجازی می‌تواند به تدارکات جهان فیزیکی

هم سرایت کند. همان‌طور که دولت فدرال ترافیک آنلاین را به دنبال اطلاعات زیرورو می‌کند، چه بسا ایمیلی کشف کند که منتهی شود به مصادره کانتینری حاوی نیمه‌رساناهای پیشرفته‌ای که عازم سئول یا شانگهای بوده است.

رُبَع قرن پیش، ال گور در مقام معاونت رئیس‌جمهور دنیای جدید شبکه‌های جهانی را «ابربزرگراه اطلاعات» توصیف کرد. البته که در آن زمان اعتراف نیم‌بندی کرده بود که استعاره‌اش خنک و بی‌مزه بوده است. او از این استعاره استفاده کرده بود چون می‌خواست آدم‌ها این شبکه‌ها را زیرساخت مهمی بدانند که ایالات متحده باید در آن‌ها سرمایه‌گذاری کند. او دنبال تنظیم و نظارت اضافه نبود، بلکه معتقد بود که باید مقرراتی برای این مسیر وجود داشته باشد که تنگناها را حذف کند و این شبکه‌ها را به روی همه بگشاید. اما متخصصان فنی هیچ‌وقت زبان و بیان گور را نمی‌پسندیدند. آن‌ها وقتی به شبکه‌های جهانی فکر می‌کردند چیزی مثل اینترنت در نظرشان بود، یعنی شبکه‌ای از شبکه‌ها که محیطی رها و بی‌قیدوبند و آزاد برای همه است که هیچ پلیس‌راهی ندارد و به همه اجازه می‌دهد که هر جا می‌خواهند بروند. حالا اینترنت رام شده است. ما دوباره در بزرگراه‌های اطلاعاتی‌ای هستیم که به تنگراه‌هایی راه می‌برد که توسط ایالات متحده به گلوگاه‌هایی بدل شده تا امکان کنترل و نظارت بر تجارت و تعاملات روزمره در سرتاسر کره زمین را برای این کشور فراهم کند. و این بزرگراه‌ها محمل ترافیک اقتصاد جهانی‌اند و از خدمات مالی و سامانه‌های تولید پشتیبانی می‌کنند. چندان عجیب نیست که دولت‌های دیگر این وضع را دوست ندارند. بعضی از آن‌ها می‌خواهند مسیرهای تازه‌ای بسازند تا این گلوگاه‌ها را دور بزنند. بقیه هم امیدوارند که گلوگاه‌های خاص خودشان را پیدا کنند یا بسازند. نیازهای متضاد این دولت‌ها به تقابل‌های تازه‌ای منتهی می‌شود که افراد شرکت‌های چندملیتی را گرفتار تبادل آتش این‌ها می‌کند.

سال ۱۹۸۹ شاهد غلبه یک نظم جهانی برد دیگری بودیم، چنان‌که رویارویی سیاسی و اقتصادی جنگ سرد جای خود را به شبکه‌های جهانی سپرد.

عالم کسب و کار از آزادی‌های اقتصادی نوین بهره گرفت و اینترنت، مالیه جهانی و زنجیره تأمین رشد یافت. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، وقتی دولت ایالات متحده در آسیب‌پذیرترین وضع خود قرار داشت، یک باره با قدرت سیاسی نهفته در لوله‌کشی‌های این اقتصاد جهانی تازه آشنا شد.

در بدو امر، ایالات متحده می‌خواست از این کشف خود برای هدف‌گرفتن «آدم‌بدها» استفاده کند. آژانس‌ها و دستگاه‌های اداری مربوطه بر تهدید مستقیم تروریست‌ها و کشورهای شریک‌متمرکز بودند و فکرش را هم نمی‌کردند که این قدرت تازه به دست آمده تا چه اندازه می‌تواند روابط آمریکا با متحدانی مثل اروپا، رقبایی مثل چین و جامعه کسب و کار جهانی را تغییر دهد. همچنین مقامات رسمی نمی‌دانستند چقدر وسوسه‌برانگیز است که از قابلیت‌های این شبکه نه فقط برای سرکوب شریان بلکه برای مطیع کردن دوستانی بهره بگیرند که عمدتاً وابستگی متقابل را به عنوان منبعی برای کارآمدی بازار پذیرفته بودند. واشنگتن برای حفاظت از آمریکا آهسته و پیوسته شبکه‌های پررونق اقتصادی را به ابزاری برای سلطه بدل کرده است. ایالات متحده ناخواسته به مبارزه‌ای تازه برای برقراری امپراتوری پا گذاشته است، بی‌که اصلاً بداند چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

با خواندن این کتاب کشف خواهید کرد که این امپراتوری زیرزمینی تا چه اندازه تحقق پیدا کرده است. دنیای شبکه‌های گشوده چگونه به امپراتوری‌ای زیرزمینی بدل گشته که به ایالات متحده اجازه می‌دهد اطلاعات را جمع‌آوری کند و کالاهایی را ممنوع کند و ارتباط برخی کشورها با اقتصاد جهانی را به کلی قطع کند و بدین شیوه ورای مرزها بر کشورهای دیگر اثر بگذارد. از این مهم‌تر اینکه خواهید فهمید که چه اتفاقی دارد می‌افتد و در آینده احتمالاً چه اتفاقاتی خواهد افتاد. کشورهای قدرتمند دیگری مثل چین یا نهادهای قانون‌گذاری مثل اتحادیه اروپا چگونه از خودشان محافظت می‌کنند یا انتقام می‌گیرند؟ چه اتفاقی می‌افتد اگر بقیه کشورها هم دست به کار شوند تا قلمروهای زیرزمینی خود را بسازند و گسترش دهند؟ اگر شما شرکتی هستید که در این میانه گیر افتاده‌اید، چه گزینه‌هایی برای محافظت از خودتان خواهید داشت؟

در وهله نخست، آدم‌ها اعم از مقامات رسمی ایالات متحده و رهبران خارجی و مدیران عامل شرکت‌ها کم‌کم به این فکر می‌افتند که چه اتفاقی افتاده و در ادامه چه رخ خواهد داد. ما به شما خواهیم گفت که چگونه می‌توان نزاع‌های آتی میان امپراتوری‌های نوپا را به بهترین شکل مدیریت کرد و ابزارهای امپراتوری را برای مقاصد دیگری، مثل برچیدن پناهگاه‌های مالیاتی یا کمک به ایجاد ساختارهایی جهت مبارزه با تغییرات اقلیمی، به کار گرفت. کاری که انجام نخواهیم داد، چون از عهده آن برنمی‌آییم، این است که راه فرار مقبولی از این امپراتوری زیرزمینی نشان دهیم. فرورفتن در این امپراتوری آسان است، اما بیرون آمدن از آن نه.



چرا دنیای شبکه‌های جهانی گشوده این قدر خوب با امپراتوری آمریکا جفت‌وجور شده است؟ بعضی فکر می‌کنند که پاسخ ساده است: امپراتوری و شبکه‌های جهانی مرحله‌های متفاوتی از یک نقشه وسیع و پیچیده است که به مرور و طی دهه‌های متوالی پیاده شده است. مثلاً ولادیمیر پوتین ادعا کرده که اینترنت «پروژه سیا»^۷ است و طراحی شده تا، با تضعیف روسیه و بقیه کشورهای دیکتاتوری، آمریکا را تقویت کند. ظاهراً او باور دارد که جنگ سرد هرگز به پایان نرسیده است، بلکه صرفاً از بازی‌های قدرت زیر سایه رویارویی هسته‌ای به یک جنگ اطلاعاتی نیمه‌مخفی تبدیل شده و از طریق شبکه‌هایی هدایت می‌شود که عامدانه طوری ساخته شده‌اند که به عنوان سلاحی علیه رقبای آمریکا به کار بروند.

آن‌هایی که این دنیای تازه را ساخته بودند درست برعکس این فکر می‌کردند و مدعی بودند که این دنیا به مانورهای ژئوپلیتیکی سنتی بین دولت‌ها خاتمه می‌دهد. توماس فریدمن، یکی از مبلغان دنیای جدید، در مقاله‌ای که سال ۱۹۹۹ منتشر شده بود اعلام کرد که دنیای قدیمی که با یک دیوار بلند (Wall) تقسیم شده بود، جایش را به دنیای تازه‌ای داده که با شبکه‌ای درهم‌تنیده (Web) به هم پیوند خورده است. در آن موقع، شبکه جهانی وب

(World Wide Web) تازه و هیجان‌انگیز می‌نمود و نماد ساده و سرراستی از تغییرات پساجنگ سرد در اقتصاد جهانی بود. اینترنت سیلاب‌های اطلاعات را از ورای مرزها جابه‌جا می‌کرد و از آنجا که صاحبان کسب‌وکارها مشتریان و تأمین‌کننده‌هایی در کشورهای دیگر پیدا می‌کردند، بازارهای جهانی تازه‌ای به دست اینترنت ایجاد می‌شد. شبکه‌های مالی گسترش یافتند و این امکان را فراهم کردند که پول، در جست‌وجوی فرصت‌های زودگذر معاملات سودآور یا سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت، به سرعت در سرتاسر جهان بچرخد. تجارت جهانی دیگر مبادلهٔ مواد خام و محصولات نهایی نبود. سیستم تجارت جهانی به یک کارگاه پیچیده و غیرمتمرکز تبدیل شد، جایی که محصولات پیچیده می‌توانستند در یک کشور طراحی شوند و در کشوری دیگر با استفاده از قطعات و اجزای فرعی‌ای که در گوشه‌وکنار جهان تولید شده بودند سرهم شوند. دنیا حالا مسطح بود.

از حیث نظری، اطلاعات آزادانه در این نظم تازهٔ جهانی جریان پیدا می‌کرد و در برابر حتی قاطع‌ترین استبدادها هم مقاومت می‌کرد. بیل کلینتون به چین گفته بود که اقدام برای کنترل اطلاعات مثل آب در هاون کوبیدن است؛^۹ اطلاعات بالاخره موانع را دور می‌زند و راه خودش را می‌رود. دیگر، دولت‌ها جریان‌های مالی را کنترل نمی‌کردند. در عوض، این جریان‌های مالی بودند که کنترل دولت‌ها را به دست می‌گرفتند، چراکه سیاست‌مداران در برابر تغییراتی که در رتبه‌بندی اعتباری حاکمیتی ایجاد شده بود راهی به جز عقب‌نشینی نداشتند. مشهور است که یکی از مشاوران کلینتون به نام جیمز کارویل به شوخی می‌گفت که می‌خواهد در قالب بازار اوراق قرضه حلول کند، چون این طوری می‌تواند «همه را بترساند».^{۱۰} فریدمن ادعا می‌کرد که در دنیای آکنده از زنجیرهٔ تأمین جهانی شده دیگر هیچ‌کس نمی‌خواهد به جنگ برود، چون با حمله به همسایه‌ات فقط به اقتصاد خود حمله کرده‌ای.^{۱۱} از منظر او، دنیای تازه نه عرصهٔ امپراتوری‌ها بلکه یک بازار تجاری بزرگ است، بازاری پررونق که در آن خود مفهوم امپراتوری از اهمیت افتاده و قدیمی شده است.

اما حقیقت ماجرا هم از دنیای توطئه‌های پوتین جالب‌تر و پیچیده‌تر است و هم از دنیای مسطح دو بُعدی فریدمن. اگر جنگ سرد به پایان نرسیده بود، روزگار باشکوه ساخت شبکه جهانی هم هرگز آغاز نمی‌شد. دنیایی که به دو بلوک قدرت بی‌اعتماد به هم تقسیم شده بود هرگز اجازه نمی‌داد شبکه‌ها اقتصادهایشان را به هم پیوند بزنند. وانگهی، دولت ایالات متحده نبود که این شبکه‌ها را ساخت. به تبع خرد جمعی روز، مقامات رسمی معتقد بودند وظیفه‌شان این است که از سر راه این پروژه خصوصی، که تماماً در ایالات متحده بنا شده و تمرکزش بر آنجاست، کنار بروند.

مشابه موقعیت‌های تاریخی گذشته،^{۳۳} در اینجا هم شبکه‌سازان همان کسب‌وکارها و کنسرسیوم‌هایی بودند که پی سود و کارآمدی می‌گشتند نه استیلا و کشورگشایی. آن‌هایی که انگیزه‌های سیاسی داشتند اغلب اوقات در پی سرنگونی امپراتوری بودند نه حفظ آن؛ چه اینکه امیدوار بودند دارند دنیای شبکه‌مندی می‌سازند که آدم‌ها و سازمان‌های خصوصی می‌توانند در آن، فارغ از خواسته‌های دولت‌های متبوعشان، ارتباطات و روابط خود را بسازند.

اما همین شبکه‌ها، که قرار بود دنیای قدیمی سیاست قدرت را تضعیف کنند، هرگز نتوانستند به‌طور کامل از سایه امپراتوری جنگ سرد آمریکا رهایی یابند. اقتصاددانان و جامعه‌شناسانی که مواجهه‌ای تاریخی با مسائل دارند غالباً از وابستگی به مسیر سخن می‌گویند،^{۳۴} یعنی تصمیماتی که سال‌ها پیش گرفته شده‌اند (مانند اینکه شهرها کجا برپا شوند یا مفاد قانون اساسی چه باشد) امروز رفتار و اقدامات ما را محدود می‌کنند. شبکه‌های جدید اقتصاد جهانی نیز به معنای حقیقی کلمه وابسته به مسیر است. درست مثل آن‌هایی که جاده‌های قرون وسطا را می‌ساختند، برای معماران این شبکه‌ها هم راحت‌تر این بود که مسیرهای تازه را روی شالوده مسیرهای قدیمی بسازند. آن‌ها به این شکل ساختند و بقیه هم، طبق فرایند رشد و افزایش مستمر، بر روی آنچه این‌ها برپا کرده بودند ساختند و ساختند و ساختند، یعنی مسیرهایی که این‌ها ساختند همان شریان‌های قدیمی‌تر قدرت را دنبال می‌کرد و به قلب

امپراتوری پس از جنگ جهانی دوم، یعنی قلمرو فیزیکی ایالات متحده آمریکا، متصل می‌شد.

دنیای به ظاهر فاقد امپراتوری به شکل قابل توجهی آشنا به نظر می‌آمد. بدون آنکه به طرح کلانی نیاز باشد، همین نقشه پیروزی ایالات متحده در جنگ سرد را نشان می‌داد و پررنگ می‌کرد. شبکه‌هایی که گوشه‌وکنار جهان را به هم وصل کرده بودند فقط از خطوط روابط قدرت سیاسی و اقتصادی گذشته تبعیت نمی‌کردند، بلکه زمان را در یک لحظه خاص، یعنی دوره زمانی کوتاهی که ایالات متحده در اوج قدرت خود بود و در مرکز همه چیز قرار داشت، متوقف کردند و آن را چندین دهه تداوم بخشیدند. ملاحظه کنید کابل‌های زیر دریایی و زیرزمینی‌ای را که سامانه‌های ارتباطی جهان را به هم وصل می‌کند. طبق تخمین ان‌اس‌ای،^{۱۳} تا سال ۲۰۰۲ کمتر از یک درصد از پهنای باند اینترنت جهانی بدون عبور از ایالات متحده بین دو نقطه از جهان تردد داشته است. سامانه پیام‌رسانی جهانی‌ای که به بانک‌ها اجازه می‌دهد با یکدیگر ارتباط برقرار کنند در بلژیک مستقر بود، اما هیئت‌مدیره آن تحت نفوذ بانک‌های ایالات متحده قرار داشت و به مرکز داده‌هایش واقع در شمال ویرجینیا به شدت وابسته بود. بانک‌های بین‌المللی تراکنش‌های بین‌المللی را با دلار ایالات متحده و با استفاده از «سامانه تسویه دلار» انجام می‌دادند، سامانه‌ای که در واقع مجموعه‌ای از ترتیبات مالی پیچیده‌ای بود که تحت کنترل نهادهای نظارتی قرار داشت. همچنین حتی وقتی تولید نیمه‌رساناهای پیچیده از ایالات متحده به آسیا منتقل شد، باز هم شرکت‌های آمریکایی بخش‌های اصلی طراحی نیمه‌رسانا و مالکیت فکری آن را در آمریکا نگه داشتند.

این‌طور نبود که لوله‌ها و سیستم لوله‌کشی جهانی سازی فقط قدرت را به مرکز منتقل کند، بلکه آن را در معرض حملاتی مشابه آنچه ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تجربه کرد نیز قرار می‌داد. سامانه‌های ارتباطی غیرمتمرکز کار تروریست‌ها برای ارتباط گرفتن با یکدیگر را بسیار آسان تر می‌کرد، درحالی‌که وجود یک سامانه مالی جهانی گشوده به آن‌ها اجازه می‌داد که

پول و منابع را از یک کشور به کشور دیگری منتقل کنند بی‌که کسی از آن خبردار شود یا مسئولیت توقف آن را بر عهده بگیرد.

اما مادامی که ایالات متحده اراده تغییر امور را داشت، وسایل و ابزارش نزدیک و در دسترس بود. شبکه‌های اصلی جهانی در ایالات متحده متمرکز می‌شدند و بدین ترتیب به مقامات ایالات متحده در ان‌اس‌ای، وزارت خزانه‌داری و هر جای دیگری این اجازه را می‌دادند که شبکه وسیع‌تر را طبق اغراض خود بگردانند. اقتصاد جهانی بر سیستم پیش ساخته‌ای از تونل‌ها و گذرگاه‌ها استوار بود که ایالات متحده می‌توانست به آن وارد شود و آن را تغییر دهد، چنان ساده و آسان که گویی یک مهندس نظامی آن را سفارشی و برای همین منظور طراحی کرده باشد. دولت ایالات متحده وقتی کنترل تقاطع‌های اصلی را به دست گرفت، دیگر می‌توانست مخفیانه به حرفی که رقبا به هم می‌زنند گوش بدهد و حتی آن‌ها را از سامانه مالی جهانی بیرون بیندازد.

در ابتدا، دولت ایالات متحده این کارها را فرصت طلبانه و گاه به‌گاه انجام می‌داد. مقامات ایالات متحده بیشتر خود را با خطری نزدیک و فوری مواجه می‌دیدند تا اینکه بخواهند آگاهانه شالوده نوع تازه‌ای از قدرت را پی‌ریزی کنند. زمانی که ایالات متحده این قدرت را به کار گرفت، از آن برای هدف گرفتن تشکیلات تروریستی مثل القاعده یا کشورهای متخاصم کم‌طرفداری مثل کره شمالی بهره می‌برد. برخی از کارهایی که ایالات متحده در این مرحله انجام می‌داد مناقشه برانگیز بود، اما محل نزاع عمدتاً تفسیرهای موسع از قدرت ریاست جمهوری برای تحمیل تکنیک‌های جدید نظارتی و نیز آسیب‌های جانبی به حقوق مدنی شهروندان ایالات متحده بود.

به‌هرحال، دولت‌ها هم می‌توانستند این مسیرها را دنبال کنند بی‌که بدانند در نهایت به کجا راه می‌برند. هرچه وزارتخانه‌ها و آژانس‌ها ابزارهای بیشتری را توسعه دادند، بیشتر بر این متمرکز شدند که کاربردهای جدیدی برای آن‌ها پیدا کنند. هرگاه کاربرد تازه‌ای کشف می‌شد، روال جدیدی هم برای بقیه ایجاد می‌شد. وقتی بوروکرات‌ها طعم قدرت را چشیدند خوششان آمد.

کنترل آمریکا بر شبکه‌های ارتباط جهانی این امکان را برایش فراهم کرد که از ارتباطات متحدان و نیز رقبایش بهره بگیرد. پیش از اینترنت، نظارت و مراقبت دشوار و پرهزینه بود و، به همین خاطر، معمولاً صرف «اهداف بسیار باارزش» می‌شد: تروریست‌ها، مقامات عالی‌رتبه خارجی و بقیه آدم‌هایی که ارتباطاتشان به لحاظ راهبردی ارزشمند بود. پس از ۱۱ سپتامبر، دست آژانس‌های نظارتی بازتر شد و منابع گسترده‌ای در اختیارشان قرار گرفت و آن‌ها نیز از این آزادی و منابع بهره جستند و شبکه‌های مخابراتی جهانی را به یک سامانه نظارتی توزیع‌شده تبدیل کردند. آن‌ها به معنای حقیقی کلمه سامانه‌ای ساختند که از طریق آن می‌توانستند تک‌تک مکالمات تلفنی در سرتاسر کشور را ضبط کنند و داده آن را تا یک ماه نگه دارند.^{۵۶} بدین ترتیب می‌توانستند مکالمه‌ای شخصی را که به گمانشان جالب بود بعدتر بارها و بارها «از اول گوش بدهند». در این دنیای جدید، مسئله دیگر نه جمع‌آوری اطلاعات بلکه ذخیره حجم انبوه داده‌های جمع‌آوری‌شده و بررسی آن‌ها برای یافتن اطلاعات ارزشمند بود. وقتی دولت ایالات متحده دست به کار شد تا از تمام مزایای موقعیت آمریکا در شبکه‌های جهانی بهره‌مند شود، وضع نظارتی آن دگرگون شد.

سیستم اعمال فشار مالی آمریکا هم به همین منوال عمل می‌کرد. در طول دو هفته بعد از حمله ۱۱ سپتامبر، وزارت خزانه‌داری ایالات متحده شروع کرد به بررسی جدی گزینه‌های خود برای جمع‌آوری داده‌ها از سراسر جهان^{۵۷} تا بتواند حملات آتی را ردیابی کند. خیلی زود سامانه پیام‌رسانی سوئیفت (جامعه جهانی ارتباطات مالی بین‌بانکی) را که نقش مهمی در مبادلات مالی جهانی ایفا می‌کرد به عنوان منبع جدی اطلاعات شناسایی کرد و با صدور احضاریه‌های کیفری خواستار دسترسی به اطلاعات سوئیفت شد. خزانه‌داری همچنین دست به کار شد و نوع تازه‌ای از تحریم‌ها را وضع کرد که طبق آن از کنترل خود بر سامانه «تسویه دلار» استفاده کرد تا بانک‌های بین‌المللی را مجبور کند سیاست‌های ایالات متحده را بیرون از مرزهایش پیاده‌سازی کنند. کنترل سوئیفت و تسویه دلار با هم ترکیب شدند و ایران را از سامانه مالی جهانی بیرون راندند تا این کشور را مجبور کنند

که درباب برنامه تسلیحات هسته‌ای خود پای میز مذاکره بنشینند. آن دسته از مقامات ایالات متحده که این گام‌ها را طراحی کرده بودند غالباً آن‌ها را اقدامات اضطراری اما یک‌باره می‌دانستند. اما آنچه اتفاق افتاد این بود که اقدامات یادشده سرآغاز دگرگونی‌های فراگیرتری در قدرت مالی ایالات متحده شد.

ایالات متحده آرام‌آرام و بی‌آنکه به عواقب کاری که می‌کند فکر کرده باشد شبکه‌های زیرزمینی را که اقتصاد جهان را به هم پیوند می‌زدند به امپراتوری‌ای زیرزمینی بدل ساخت که به کمک آن می‌توانست کل مکالمات جهان را شنود کند و دشمنانش را در اقتصاد جهان منزوی سازد. طرح‌ها و پیشنهادهایی که روزگاری رادیکال قلمداد می‌شدند به ابزارهای رایج اعمال سیاست‌های ایالات متحده تبدیل شدند. ایالات متحده دیگر تنها ابرقدرت باقی‌مانده در جهان نبود، بلکه کشوری با ابرقدرت‌های متعدد شده بود. حالا مثل عنکبوتی که وسط تار جهانی‌اش نشسته می‌توانست کوچک‌ترین تکان‌هایی را که با گفتمان و شنود دوستان و دشمنانش بر این تار وارد می‌شد از هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر تشخیص دهد و هروقت که لازم می‌دانست، می‌توانست اقتصاد یکی از رقبایش را با بندهای محکم‌تر از فولاد گیر بیندازد و خفه کند.

اما قدرت عظیم مسئولیت عظیمی در پی دارد. اواخر دور دوم ریاست جمهوری باراک اوباما، مقامات رسمی کم‌کم نسبت به طرحی که در انداخته بودند نگران شدند. افشاگری‌های اسنودن، که جزئیات تلاش‌های نظارتی و پنهان ایالات متحده پس از حملات ۱۱ سپتامبر را فاش می‌کرد، نه تنها موجب شگفتی و بهت جامعه اطلاعاتی آمریکا شد، بلکه مناسبات سیاسی اینترنت را هم تهدید می‌کرد. وقتی این افشاگری‌ها اتحادیه اروپا را بر آن داشت که قرارداد تبادل داده با ایالات متحده را لغو کند، اریک اشمیت که رئیس شرکت مادر گوگل بود هشدار داد که حالا خود اینترنت در معرض خطر قرار گرفته است.^{۱۷} جک لئو هم که وزیر خزانه‌داری اوباما بود در یکی از سخنرانی‌هایش که بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد هشدار داد که اگر ایالات متحده بیش از حد از قدرت‌های خود استفاده کند^{۱۸} «چه بسا تراکنش‌های مالی

تمام و کمال به خارج از ایالات متحده منتقل شوند که همین می‌تواند نقش محوری و جهانی سامانه مالی ایالات متحده را تهدید کند.»



روزگاری، امپراتوری زیرزمینی در پس یکنواختی‌اش پنهان بود. نشانه‌های آشکار امپراتوری — لشکریان ازدست‌رفته، نبردها و وارثان کشته‌شده — به کارِ قصه‌های جذاب می‌آمد، اما بیرون از رمان‌های کلسن وایتهد افراد کمی از این زیرساخت پنهان به هیجان می‌آمدند. نتیجه این بود که گهگاه لرزه‌های زیرزمینی سطح زمین را تکان می‌داد، اما، در مجموع، افراد معدودی اصلاً فهم جامعی از نبردهای پنهانی داشتند. مهم‌ترین نکته این است که تمایل ادوارد اسنودن به افشای پرونده‌های اطلاعاتی پرده از تشکیلات عظیم زیرزمینی‌ای برداشت که ان‌اس‌ای و آژانس‌های بدیل او برای رصد دنیا ساخته بودند. بانک‌های بین‌المللی به هزینه‌های عظیمی که ایالات متحده می‌خواست بر آن‌ها تحمیل کند اما دستاورد چندانی هم نداشت اعتراض کردند. ایالات متحده کم‌کم به برخی اقدامات پنهانی علیه برخی شرکت‌های چینی دست زد. از جمله این شرکت‌ها غول مخابراتی هواوی بود که در نظر ایالات متحده ضمیمه چین به شمار می‌آمد. اما این اقدامات بیشتر منفصل از هم به نظر می‌آمد، نه بخشی از یک کل منسجم.

اما قطعات پازل در دوره ریاست جمهوری ترامپ کنار هم جمع شدند. او معتقد بود که ایالات متحده نه تنها بیش از حد از قدرت‌های خود استفاده نمی‌کند، بلکه به اندازه کافی هجومی عمل نمی‌کند. ترامپ این امپراتوری زیرزمینی را نساخت، اما آن را مرئی‌تر و مناقشه‌برانگیزتر کرد. یقیناً دلیل ماجرا این نبود که خود ترامپ موضوع را به خوبی درک کرده یا بین مسائل مختلف ارتباط برقرار کرده باشد. او وقتی ابزارهای تازه اعمال فشار را کشف کرد، درست مثل کودکی که اسباب‌بازی تازه‌ای پیدا کرده، مشعوف شد، اما توجه و التفات کافی نداشت تا به درستی بفهمد که بقیه کشورها را چطور زیر یوغ تسلیم بیاورد. ترامپ طالب احترام بود، اما غالباً به صرف توجه دیگران بسنده می‌کرد. ایالات متحده، بی‌اعتنا به این چیزها، امپراتوری زیرزمینی خود را به روش‌هایی که روزه‌روز

خصمانه‌تر می‌شد گسترش داد. و وقتی قربانیانش کم‌کم توجهشان جلب شد فهم تازه‌ای از قدرت ایالات متحده برایشان شکل گرفت. مثلاً تیم ترامپ قدرت سامانه مالی ایالات متحده را نه فقط برای هدف گرفتن تروریست‌ها بلکه برای هدف گرفتن دست‌اندرکاران حقوق بشر نیز به کار گرفت. به مرور زمان آمریکا، بدون برنامه قبلی اما به نحوی که دیگر از آن بازگشتی متصور نبود، به سمت توسعه ابزارهایی پیش رفت که نه تنها کشورهای سرکش مثل کره شمالی، بلکه دارایی‌های مهم دیگر قدرت‌های بزرگ، مثل چین، را هدف قرار می‌دادند.

و زمانی که ایالات متحده با چین رودررو شد، نبرد عظیم امپراتوری‌ها عیان شد. تقابل زیرزمینی به روی زمین آمد و قدرت قدیمی با رقیب تازه‌نفس خود بر سر استیلا به جنگ برخاست. ایالات متحده هوآوی را هدف قرار داد، چون به گمانش این شرکت در حال ساخت راه‌هایی بود که به چین اجازه می‌داد امپراتوری خودش را بسازد. شرکت هوآوی که روابط مبهمی با دولت چین داشت در حال ساختن زیرساخت‌های اینترنتی نسل بعدی در جهان بود. طبق نقل کنایه‌آمیز یکی از مقامات اروپایی،^{۱۱} آمریکا از دست چین عصبانی بود، چون چین با تبدیل سامانه مخابرات جهانی به امپراتوری مراقبتی داشت به همان کاری مبادرت می‌ورزید که آمریکا انجامش داده بود. آمریکا، برای آنکه جلوی وقوع این اتفاق را بگیرد، سراغ ابزارهایی که داشت رفت و ابزارهای تازه‌ای را هم توسعه داد. روزنامه‌های ایالات متحده اقدامات این کشور را در قالب روایتی از اقدامات مربوط به کسب و کار پوشش می‌دادند. در چین نیز کمپین ایالات متحده به سان بحرانی ملی قلمداد می‌شد که خطرات امپراتوری زیرزمینی را عیان و ملموس می‌ساخت.

ستیزه‌جویی جدید آمریکا متحدان قدیمی‌اش را هم ترساند. شرکت‌های آن‌ها مدت‌ها بود که در معرض «تحریم‌های ثانویه» قرار داشتند، یعنی ابزارهای اقتصادی‌ای که می‌توانست کسب و کارهای خارجی را مجبور کند با خواسته‌های ایالات متحده هم‌نوا شوند، ولو اینکه در ایالات متحده مستقر نباشند. آمریکا کم‌کم داشت متحدانش را به خاطر پایبندی به توافقی که خود در مذاکره آن را مطرح کرده

بود تهدید می‌کرد. در اینجا، متحدانش می‌دیدند که سامانه مالی تحت استیلاي ایالات متحده مانند یوغی است که باید آن را از گردن باز کنند. آن‌ها به این فکر افتادند که «خودمختاری راهبردی» خود را برپا کنند، زیرا از چیزی می‌ترسیدند که در این کلام مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، آمده بود: «روزی که همکاری به وابستگی تبدیل شود، شما هم طفیلی کسی می‌شوید و از بین می‌روید».^{۳۳}

برای چین و اروپا، درک این تهدید آسان‌تر از پیدا کردن راهی برای مقابله با این وضع بود. برای چین دشوار بود که فناوری خاص خود را بسازد. وقتی روسیه به اوکراین حمله کرد، اروپا هم فهمید که چقدر به آمریکا نیاز دارد. افراد و کسب‌وکارها هم با محذوراتی حل‌ناشدنی مواجه شدند. وقتی ایالات متحده رویارویی با چین را آغاز کرده بود، آن‌ها در سرزمین بی‌طرفی که میان دو امپراتوری در حال جنگ قرار گرفته بود گیر افتاده بودند. یکی از امپراتوری‌ها می‌کوشید تسلط خود بر شبکه‌های جهانی را حفظ کند و دیگری تلاش می‌کرد جایگزینی برای آن پیدا کند. زمانی، وقتی شرکت‌های چندملیتی به ریسک‌های سیاسی فکر می‌کردند، از دیکتاتورهای دزدسالار می‌ترسیدند. هر بار که شرکت‌های چندملیتی به ریسک سیاسی کارهایشان فکر می‌کردند، ترس از دیکتاتورهای دزدسالار به جانیشان می‌افتاد. آن‌ها حالا نگران بودند که شاید آمریکا از آن‌ها بهره‌کشی کند و شاید چین درصدد انتقام برآید.

کشمکش میان این دو قدرت و قدرت‌های کوچک‌تر ممکن است بالا بگیرد و کسب‌وکارهایی که در تقابل اقتصادی میان کشورها گیر افتاده‌اند را با تهدید وجودی مواجه کند. در همان زمان که آن‌ها در مقام پاسخ به این تهدید برمی‌آیند و کشورها نیز به نوبه خود به آن پاسخ می‌دهند، ممکن است اقتصاد جهانی از یک سامانه گشوده به معرکه قفل شده‌ای تبدیل شود که میان اردوگاه‌های مسلح و متخاصم درگرفته است. ما می‌دانیم که وقتی فاجعه‌های غیرمنتظره رخ می‌دهد چه آسیب‌ها و زیان‌هایی دامنمان را می‌گیرد. در سال

۱. Kleptocracy: دزدسالاری به ساختاری اشاره دارد که منافع مردم را فدای افزایش ثروت و قدرت طبقه قدرتمند می‌کند [مترجم].

۲۰۱۱، وقوع زلزله باعث شد صنعت نیمه‌رساناها ماه‌ها مختل شود،^{۳۳} چراکه این صنعت به چند تأمین‌کننده اصلی در ژاپن متکی بود. همچنین سال ۲۰۲۰ و زمانی که موج ویروس کرونا جهان را درنوردید، آسیب‌پذیری‌های مشابهی عیان شد.^{۳۴} حالا شاید ما در آستانه فاجعه عظیم‌تری باشیم، فاجعه‌ای که نه بر اساس تصادف بلکه به خاطر نبردهایی شکل گرفته که تارهای ابریشمینی را از هم می‌درد که اقتصاد جهانی را به هم بافته است.



جلوگیری از فروپاشی اقتصادی می‌کند که ایالات متحده به سوی چشم‌انداز دیگری از امنیت حرکت کند. این کشور باید مسئولیتی را که از پی قدرت می‌آید بپذیرد و به بقیه این اجازه را بدهد که خود را در برابر امپریالیسم شبکه‌ای آمریکا ایمن کنند. در عین حال، باید پیش‌گام مشخص کردن و در انداختن قواعد این مسیر باشد، آن هم در جهانی که رقبا به طور اجتناب‌ناپذیری از طریق شبکه‌های جهانی به هم متصل‌اند. در دوران جنگ سرد، ایالات متحده تمایل داشت با اتحاد جماهیر شوروی گفت‌وگو کند تا معلوم شود که هر طرف چه چیزی را می‌تواند قبول کند و، بدین ترتیب، از ماجراجویی‌های بی‌ثبات‌کننده با سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری شود. پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که ایالات متحده می‌تواند این کار را انجام دهد و باید انجام دهد، چراکه نزدیک‌ترین انگشت‌ها به دکمه‌های قدرت همانا انگشتان آمریکا است. ایجاد تاب‌آوری و کاهش آسیب‌پذیری به آینده‌ای بهتر از ناسیونالیسم خام و بازگشت تولیدکنندگان به کشورهای اصلی خود منجر خواهد شد. هیچ‌کس از قلدرمآبی خوشش نمی‌آید یا به قلدرها اعتماد نمی‌کند، اما آدم‌ها حاضرند قدرت را بپذیرند به شرطی که خیرخواهانه استفاده شود.

ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت بین‌المللی حتی ممکن است به جای امپراتوری حامی دیدگاهی مشترک‌المنافع باشد، دیدگاهی که طبق آن این کشور و سایر بازیگران جهانی منافع جمعی را تأمین کنند نه اینکه بر سر منافع محدود رقابت کنند. به سهولت می‌توان دید که ایالات متحده می‌تواند

از تحریم‌های خود علیه تولیدکنندگان کربن بهره بگیرد؛ یا کشورهایی مانند برزیل را که بُردنِ درختان جنگل‌های بارانی را همچنان مجاز می‌دانند تحریم کند. ایالات متحده قبلاً از قدرت خود برای پیگیری موضوعاتی دیگری مثل پناهگاه‌های مالیاتی در سوئیس استفاده کرده است. حالا چرا از آن‌ها علیه آلاینده‌های عیان استفاده نکند؟

این نوع دیدگاه مشترک‌المنافع‌البته مشکلات خاص خود را خواهد داشت. چنین دیدگاهی بیشتر در جایی به کار خواهد آمد که منافع ایالات متحده و منافع جهانی هم‌پوشانی داشته باشند. بدین ترتیب چنین دیدگاهی لازم است با برخی مشکلات کنار بیاید که البته معنایش این است که برخی از مشکلات حل نشده باقی خواهند ماند. مثلاً بعید به نظر می‌رسد که چین با پیشنهادهایی همراه شود که از اجبار شبکه‌محور برای گسترش دمکراسی استفاده می‌کنند. در نهایت، چنین دیدگاهی تنها زمانی به اثرگذارترین وضع خود خواهد رسید که کشورهای دیگر را ملزم به انجام انتخاب‌های لازم و ضروری‌ای کند که خود به ضرورت انجام آن واقف‌اند و می‌دانند که، به جای طرح مسائل جدید، باید آن‌ها را پی بگیرند.

با همه این اوصاف، مسیر یادشده به مراتب بهتر است از مسیری که ایالات متحده در حال حاضر طی می‌کند. ایالات متحده قادر بود امپراتوری خود را برای مدتی طولانی حفظ کند چون در سایه‌ها پنهان شده بود. حالاً نور به آن تابیده است؛ پس فرومی‌پاشد یا سرنوشت بدتری در انتظارش است. درگیری‌های قدیمی تلخ‌تر و حل‌نشده‌تر خواهند شد و جنگ‌های جدید تازه دارند آغاز می‌شوند. اگر این سیستم تاکنون ایالات متحده را ایمن کرده بود، از این پس از عهدۀ این کار بر نخواهد آمد. در عوض این سیستم دارد گردابی می‌سازد که لحظه‌به‌لحظه شتابش بیشتر می‌شود و هرآینه ممکن است باعث شود ایالات متحده از هم بپاشد و قطعاً چنین خواهد شد اگر ایالات متحده همچنان معتقد باشد که می‌تواند خواسته‌های خود را بدون تن‌دادن به هیچ مجازاتی تحمیل کند. وقتی معادل اقتصادی یک زرادخانه هسته‌ای را ساخته‌اید، دیگر نباید تعجب کنید که دیگران به این فکر بیفتند زودتر به شما ضربه بزنند یا ضربه شما را به خودتان برگردانند.